

تاملی بروقوع نا آرامی های گستره در بنگلادش

جنبش دانشجویی یا فوران بحران مشروعیت؟



میراحمدرضا مشرف

پژوهشگر حوزه بین الملل

در روزهای گذشته بنگلادش روزهای بسیار ناآرامی را سپری کرده است. اگرچه رخداد‌های انتخاباتی آمریکا و به خصوص اعلام کناره‌گیری بایدن از انتخابات ریاست جمهوری مانع از آن شد که تحولات یکی از پرجمعیت‌ترین و پرتراکم‌ترین کشورهای دنیا در تیر یک اغلب رسانه‌های جهان جای بگیرد، اما بازم شدت ناآرامی‌ها و سرکوب شدید دولت داکادر حدی بود که توجه بسیاری از رسانه‌ها و دولت‌ها را به خود جلب کند.
ظاهرا این ناآرامی‌ها در ابتدا با اعتراضات دانشجویی نسبت به نظام سهمیه‌بندی دولت برای استخدام کارکنان دولتی آغاز می‌شود و در مدت کوتاهی جنبه همگانی و سراسری می‌یابد و به وقوع خشونت‌های غیرقابل وصفی منتهی می‌شود.
آن‌گونه که آمارهای غیرورسمی نشان می‌دهد تاکنون بیش از ۱۰ه هزار نفر در جریان این خشونت‌ها کشته شده‌اند و رقم زخمی‌ها نیز از ۲۵۰۰ نفر تجاوز کرده است.
با توجه به مسدود شدن وسایل ارتباط جمعی مانند تلفن و اینترنت از طرف دولت، حدس و گمان‌ها بر این است که آمار کشته و زخمی‌ها از این ارقام هم فراتر رود، به ویژه اینکه آمار تلفات فقط در یک روز (جمعه) بیش از ۵۰ نفر بوده است.
اگرچه با عقب نشینی دولت با رأی دادگاه در لغو سهمیه‌بندی اعلام شده، اوضاع تا حدی آرام شده و برای مدت کوتاهی قرار گرفته‌ام دقیقاً روشن نیست این آرامش تداوم خواهد یافت یا خیر؟ شاید برای پاسخ به این سوال لازم باشد به دلایل و ریشه‌های بروز این ناآرامی‌ها نگاهی دقیق‌تر و عمیق‌تر داشته باشیم.

ماجرای سهمیه‌بندی چه بود؟

آن‌گونه که از بررسی سوابق تاریخی آشکار می‌شود نظام سهمیه‌بندی در بنگلادش نخستین بار در سال ۱۹۷۲ معرفی شد و براساس آن مقرر شد ۳۰ درصد از کرسی‌های مشاغل بخش دولتی و موسسات آموزش عالی به مبارزان آزادی (کسانی که برای استقلال این کشور از پاکستان تلاش کرده بودند) و همچنین به فرزندان نوازگان آنها اختصاص پیدا کنند. این در شرایطی بود که به تدریج موارد دیگری هم بر این سهمیه‌ها اضافه شدند، چنانکه ۱۰ درصد به زنان، ۱۰ درصد به مناطق محروم، ۵ درصد به جوامع اقلیتی و ۱ درصد هم به معلولان تخصیص داده شد.
بدین ترتیب ۵۶ درصد مشاغل استخدامی در دولت پیشاپیش سهمیه‌بندی و در واقع رزرو شده‌بودند و این شانس استخدام افراد عادی را دستگاه‌های دولتی به شدت پایین می‌آورد.
سیستم سهمیه‌بندی از همان ابتدا با انتقادهای جدی مواجه شد؛ چراکه برخی آن را با اصول قانون اساسی بنگلادش و به طور خاص اصل ۹۹ در تناقض می‌دانستند؛ اصلی که در آن تاکید شده بود همه شهروندان از فرصت‌های برابر کسب شغل یا مشند، برابر فرصت برای خدمت در جمهوری (دولت) برخوردارند. البته در بند دیگری از همان اصل که مورد استناد حامیان سهمیه‌بندی بود این مورد اضافه شده بود که دولت می‌تواند به نفع هر بخش عقب‌افتاده‌ای مقررات خاص وضع کند تا آنها بتوانند نمایندگان کافی برای خدمت در جمهوری را داشته باشند.
در هر حال این اختلاف‌نظرها باعث شد دولت در سال ۲۰۱۸ و پس از تلاش‌ها و اعتراض‌های گسترده دانشجویی، سهمیه مبارزان آزادی را لغو کند اما ظاهراً در ۵ ژوئن امسال یک شعبه دادگاه عالی بنگلادش تصمیم می‌گیرد تا دستور دولت برای لغو سهمیه‌بندی را ابطال و مجدداً این سیستم را برقرار کند.
دقیقا معلوم نیست این تصمیم شعبه دادگاه عالی با درخواست یا هماهنگی دولت

انجام گرفته یا خیر ولی دانشجویان این حرکت را به پای دولت حساب می‌کنند، به خصوص در شرایطی که دولت به حزب عوامی لیگ تعلق دارد.
همان‌حزبی که بیشترین مبارزان آزادی را در خود جای داده و شیخ حسینه دختر شیخ مجیب الرحمان بنیانگذار بنگلادش، در اس آن قرار گرفته، بنابراین این‌گونه استنباط می‌شود هدف دولت از احیای سیستم این بوده که حامیان و طرفداران خود را در دستگاه‌های دولتی جای دهد و موقعیت دیگر احزاب و رقبا را تضعیف کند.

واکنش دولت شیخ حسینه به اعتراضات دانشجویی
در شرایطی که اعتراضات دانشجویی از همان ابتدا با جدیت و البته به شکلی مسالمت‌جویانه دنبال می‌شد بی‌تفاوتی دولت و برخورد نامناسب آن موجب شد تا در روز ۱۱ تیرماه دانشجویان ابعاد گسترده‌تری به اعتراضات خود داده و نسبت به مسدودکردن خطوط راه‌آهن و جاده‌ها اقدام کنند.
واکنش دولت شدید توأم با خشونت بود و این موضوع نه‌تنها دانشجویان را خشمگین کرد، بلکه باعث حمایت و ورود گروه‌های اجتماعی و جریان‌های سیاسی به این غائله شد.
بدین ترتیب در حالی که این حرکت در ابتدا توسط گروه‌های دانشجویی جناح چپ و لیبرال به راه انداخته شده بود، به تدریج فدراسیون دانشجویی، حزب کارگران بنگلادش و از همه مهم‌تر حزب اصلی اپوزیسیون یعنی حزب ملی بنگلادش (بی‌ان پی) نیز به اعتراضات ملحق شدند.
با گسترش دامنه اعتراضات شیخ حسینه مدعی شد این اعتراضات صرفاً برای لغو سهمیه‌بندی انجام نگرفته، بلکه برکناری او از قدرت را هدف گرفته است.
او اپوزیسیون را به تحریک معترضان متهم کرد و درعین حال تظاهرات‌کنندگان و دانشجویان را با عبارت «راکارها» خطاب قرار داد؛ عبارتی تحقیرآمیز که در دوران مبارزات استقلال خطاب به کسانی به‌کار می‌رفت که با نیروهای پاکستانی همکاری می‌کردند. این موضوع خشم مخالفان را برانگیخت و از سوی دیگر قطع وسایل ارتباط جمعی مانند تلفن و اینترنت و اعلام منع رفت‌وآمد از جانب دولت نیز این عصبانیت را دوچندان کرد.
درعوض دولت و حامیانش با مشت آهنین و سرکوب شدید به معترضان و تظاهرات‌کنندگان پاسخ دادند که کشته و زخمی شدن صدها نفر از هر دو طرف را در پی داشت.
سرتاج با بالاگرفتن خشونت‌ها، دولت شیخ حسینه ناچار به عقب‌نشینی شد و از دادگاه عالی لغو حکم را در خواست کرد.
دادگاه عالی نیز حکم اولیه یکی از شعب خود را غیرقانونی اعلام کرد و در حکمی جدید سهمیه مبارزان آزادی را به ۵ درصد و بقیه سهمیه را مجموعه به ۲ درصد کاهش داد.
معترضان و دانشجویان نیز با اعلام یک تعلیق دو روزه در اعتراضات، رفع محدودیت‌ها و اتصال مجدد خطوط تلفن و اینترنت را خواستار شدند اما به قول خبرنگار الجزیره اکنون فقط موضوع سهمیه‌بندی مطرح نیست؛ افراد زیادی مرده‌اند، اموال خسارت دیده‌اند و فعلا یک سکوت اطاعت‌محسنه سنگین برقرار شده است.

ریشه‌های بحران؛ جنبش دانشجویی یا فوران بحران مشروعیت؟

جای تردید ندارد دانشجویان هسته مرکزی و محرکان اصلی اعتراضات اخیر بودند. این تحکرات اجتماعی و در واقع سیاست‌ورزی دانشجویان در بنگلادش مسأله‌ای تاریخی و طولانی دارد و آنها اغلب در مرکز بسیاری از جنبش‌های حساس اجتماعی قرار داشته‌اند.
جنبش «زبان» در فاصله سال‌های ۱۹۲۸ تا ۱۹۵۲ که دربرابر تحمیل زبان اردو بر جمعیت بنگال پاکستان شرقی ایستادگی کرد، مشارکت در مبارزات آزادی‌خواهانه سال‌های ۱۹۶۹ تا ۱۹۷۱، تظاهرات علیه

رژیم رشاد در سال ۱۹۸۹ و علیه مداخله ارتش در سال ۲۰۰۸، همگی بخشی از پرونده سیاسی دانشجویان راتشکیل می‌دهند.
بدین جهت روشن است دانشجویان پیش رو و پیشگام بسیاری از تحکرات اجتماعی در بنگلادش بوده‌اند.
در مورد اخیر اگرچه ماهیت موضوع خاص و دانشجویان آغازکننده ماجرا بودند اما همراهی سایر اقدشار اجتماعی و سیاسی و توسعه سریع نارضایتی‌ها نشان داد که این تحکرات ریشه‌ای فراتر از توجه صرف به نظام سهمیه‌بندی در استخدام‌های دولتی دارد.

بر این اساس در ریشه‌یابی وقایع خشونت‌بار و بحران سیاسی اخیر در بنگلادش می‌توان به نقش دو عامل مهم پرداخت.
ریشه‌های اقتصادی و دوم چالش مشروعیت سیاسی دولت.

الف- ریشه‌های اقتصادی بحران

درحالی‌که بنگلادش در گذشته یکی از فقیرترین کشورهای جهان به شمار می‌آمد، از سال ۲۰۰۹ و از زمان روی کار آمدن دولت شیخ حسینه در داکا شاهد تحولات مثبت چشمگیری در شرایط اقتصادی این کشور بوده‌ایم.
سه برابر شدن در آمد سرانه ملی، رشد بسیار سریع اقتصادی که حتی از هند نیز پیشی گرفته است، ایجاد و توسعه پروژه‌های زیربنایی و در نهایت کاهش تعداد افراد در محدوده فقر که بنابر گزارش بانک جهانی رقم ۲۵ میلیون نفر در طی ۲۰ سال را در بر می‌گیرد همگی بخش اندکی از دستاوردهای اقتصادی دولت شیخ حسینه محسوب می‌شود.
اما این توسعه اقتصادی سریع با اشکالات اساسی نیز توأم بوده است؛ گسترش نابرابری اقتصادی، افزایش قشر تحصیل‌کرده‌ای که حاضر به انجام هر کاری نبوده و اغلب به پست‌ها در ادارات دولتی می‌اندیشیدند و عدم برنامه‌ریزی مناسب برای نسلی جوان که بیش از ۳۰ درصد جمعیت کشور را تشکیل می‌دهند آن هم در شرایطی که سطح انتظارات و آرزوهایشان به شدت بالا رفته است.
اما مواجهه دولت با شرایط پس از کرونا شاید از همه اینها مهم‌تر باشد.
بر این اساس شرایط اقتصادی ناشی از تبعات همه‌گیری کرونا اینک فشار اقتصادی شدیدی بر دولت داکا وارد کرده است.
آن‌طور که آمارها نشان می‌دهد ذخایر ارزی کشور از ۴۸ میلیارد دلار در سال ۲۰۲۱ به رقم ۲۰ میلیارد در سال ۲۰۲۳ کاهش پیدا کرده است.
آمار بیکاری نیز به شدت در میان جوانان افزایش پیدا کرده و به یک معضل جدی بر سر راه دولت تبدیل شده است.
حال اگر تورم ۹٫۵ درصدی و دو برابر شدن پد‌هی‌های خارجی را هم به اینها اضافه کنیم، درک خواهیم کرد که دولت شیخ حسینه اکنون در چه شرایط دشوار اقتصادی به سر می‌برد.
همه اینها درحالی‌رم خورده که پیشرفت و توسعه اقتصادی یک دهه اخیر سطح توقعات و انتظارات مردم و به ویژه جوانان از دولت را به شدت بالا برده است.
نتیجه همه این تعاملات به سرخوردگی‌ها و نارضایتی‌هایی منجر می‌شود که منتظر جرقه‌ای مانند حوادث اخیر هستند.

ب- بحران مشروعیت سیاسی

دولت شیخ حسینه در حالی پانزدهمین سال خود را سپری می‌کند که به لحاظ سیاسی شرایطی کاملاً متفاوت از ابتدا ی کار خود را سپری می‌کند.
شیخ حسینه برای نخستین بار در فاصله سال‌های ۱۹۹۶ تا ۲۰۱۲ و در چهارچوب یک رقابت کاملاًدموکراتیک به حکومت رسید.
در فرآیند همین رقابت دموکراتیک وی در سال ۲۰۰۱ از حزب رقیب شکست خورد و تا سال ۲۰۰۹ برای بازگشت به قدرت منتظر ماند.
اقدامات شیخ حسینه و به خصوص پیشرفت اقتصادی که در دوران وی رقم خورد، محبوبیت وی را در سطحی قرار داد که پیروز بلانمانچ یک فرآیند رقابتی باشد.
اما انتخابات اخیر (دی‌ماه ۱۴۰۲) در شرایط کاملاً متفاوتی برگزار شد.
دولت شیخ حسینه که در نتیجه مشکلات و چالش‌ها چند جانبه

ضعیف شده و احتمال پیروزی‌اش در انتخاباتی آزاد تقریباً کم‌رنگ شده بود، از مدت‌ها قبل از انتخابات رویکرد سرکوب مخالفان را در پیش گرفت و این رویکرد سرکوب شدید منتقدان و مخالفان صدای اعتراض همه احزاب سیاسی را بلند کرد.
در آستانه انتخابات دولت رهبران احزاب مخالف و در رأس آنها حزب ملی بنگلادش را به زندان انداخته یا فراری داد.
سانسور مطبوعات و جراید و سختگیری‌های سیاسی و اجتماعی هم به شدت افزایش یافت.
این اقدامات موجب شد تا اکثر احزاب مخالف و حزب اصلی اپوزیسیون دست به تحریم گسترده انتخابات اخیر بزنند.
دولت شیخ حسینه نه‌تنها به این موضوع بی‌اعتنایی نشان داد، بلکه حتی شخصی وی در هنگام رای دادن حزب ملی بنگلادش را به طور علنی یک سازمان تروریستی معرفی کرد.
نتیجه این شد که انتخابات در فضایی بسیار سرد و با کمترین مشارکت ممکن برگزار شود و پایه‌های مشروعیت دولت در ضعیف‌ترین شرایط ممکن قرار گیرد.
با این میزان مشروعیت بروز هرگونه نارضایتی می‌توانست حکم جرقه در انبار باروت را داشته باشد.
همان اتفاقی که در نهایت با اعتراضات دانشجویی به سهمیه‌بندی‌ها به وقوع پیوست.

دولت شیخ حسینه می‌تواند از این بحران گذر کند؟

در حال حاضر اعتراضات فوکنش کرده‌است و دولت بنگلادش تا حدی بر اوضاع مسلط شده است.
به نظر می‌رسد که مشکل سهمیه‌بندی هم با عقب نشینی دولت و رای جدید دادگاه عالی حل شده است.
با این همه مسائل و مشکلات بنیادین همچنان پابرجا مانده است.
با توجه به روند سرکوب شدید معترضان و وضعیت دشوار رهبران سیاسی مخالف، بعید است که مخالفان بتوانند سازمان دهی و انسجام لازم برای سقوط دولت شیخ حسینه را داشته باشند.
از طرف دیگر این نکته را هم نباید نادیده گرفت که شرایط منطقه‌ای و بین‌المللی هم کاملاً به سود دولت حسینه است.
به‌عنوان نمونه دولت هند با قاطعیت از دولت حسینه پشتیبانی می‌کند؛ چراکه در طی این مدت روابط بسیار نزدیکی را با داکا برقرار کرده است.
از سوی دیگر امنیت بنگلادش برای هند جنبه حیاتی دارد زیرا هر گونه نا امنی می‌تواند مسیر دسترسی هند به ایالت‌های شرقی این کشور و منطقه معروف به «گردن مرغ» را در معرض ناامنی قرار می‌دهد و این یک فاجعه‌رابرای هند رقم خواهدزد.
در عین حال روابط حسنه با داکا از جنبه دیگری هم برای هند مهم است.
نقش بنگلادش در رقابت هند با چین و همچنین به لحاظ شرایط ژئوپلیتیکی دو کشور در منطقه بسیار حساس و سرنوشت‌ساز است.
دهلی نومی خواهد با نارضی کردن داکا، میدان‌رابرای خودنمایی‌کن در بنگلادش باز کند.
این همان موضوعی است که آمریکا، اروپا و جهان غرب را هم به مباحثات با شیخ حسینه وادار ساخته است.
هم آمریکا هم اروپا بارها به شیخ حسینه بابت نقض دموکراسی و حقوق بشر هشدار داده‌اند و حتی تحریم‌های محدودی را نیز اعمال کرده‌اند.
اما در نهایت از هرگونه اقدام قاطع و جدی سرباز زده‌اند.
آن هم به این جهت که مبادا بنگلادش را به دامن چینی‌ها انداخته و این کشور را به جولانگاه این قدرت جهانی نوظهور تبدیل کنند.
بدین ترتیب به نظر می‌رسد که شرایط جهانی و منطقه‌ای کاملاً بر وفق مراد دولت حسینه است، اما این دلیل نمی‌شود که دولت وی یکبار دیگر با چنین مشکلاتی روبه‌رو نشده و پایه‌های مشروعیت داخلی‌اش بیش از این به لرزه نیندازد.
اگر رخدادهایی مانند بحران و خشونت سهمیه‌بندی تکرار شوند، برنامه‌های اقتصادی دولت داکا با چالش‌های جدی روبه‌رو شده و پیشرفت‌های کنونی هم در معرض خطر قرار می‌گیرند.
آن وقت شاید روزی برسد که نظرات داخلی و خارجی نسبت به پایان کار دولت شیخ حسینه به نقطه مشترکی برسند.

تأملی انتقادی به انگاره «تبعیض مثبت» به بهانه ماجرای انتخاب کابینه دولت چهاردهم مثبت و منفی تبعیض

ادامه از صفحه یک

۴- سنخ‌شناسی نقدها به انگاره تبعیض مثبت

به انگاره تبعیض مثبت، هم اشکال نظری وارد است؛ هم ایراد عملی و انضمامی. از حیثیت عملی و انضمامی مخالفین تبعیض مثبت بی‌آنکه بگویند تبعیض مثبت، عادلانه هست یا نه، بر این باورند که سیاست تبعیض مثبت محکوم به شکست است، زیرا به اهداف خود نمی‌رسد. لذا اثربخشی سیاست تبعیض مثبت «مورد تردید است. تقدم قومی و نژادی، نه تعصبات و نابرابری را کم می‌کند، نه جامعه‌مستثیری به وجود می‌آورد. در مقابل اما به عزت‌نفس اقلیت آسیب می‌زند؛ آگاهی از تفاوت‌های قومی را در همه طرف‌ها پدید می‌آورد؛ تنش‌های نژادی و قومی را افزایش می‌دهد. اسباب نارضایتی عموم فراهم می‌کند؛ خلق حس تبعیض جدید در میان عامه مردم)، لذا از حیث عملی، تبعیض مثبت به اهدافش نمی‌رسد و زیناش از فایده‌اش بیشتر است اما فارغ از حیثیت عملی که ممکن است از سوی موافقین تبعیض مثبت با شواهدی رد شود، این انگاره از حیث نظری و فلسفی نیز مبهم و دارای تعارض است؛ به نحوی‌که سخت بتوان از آن به عنوان یک سیاست عدالتخواهانه دفاع کرد.

۵- تبعیض مثبت در نظریات عدالت اجتماعی

در نظریات معاصر عدالت اجتماعی با مکاتب فلسفه اخلاق و فلسفه سیاسی معاصر، حداقل سه تعلق از عدالت اجتماعی وجود دارد؛ عدالت به روایت مطلوبیت‌گرایان، عدالت به روایت لیبرال‌ها (در دو شاخه لیبرتارین‌ها و برابری‌خواهان) و عدالت به روایت فضیلت‌گرایان. تبعیض مثبت در هر کدام از این گرایش‌های فکری، برای توجیه نظری یا چالش‌های متعارض و چندوجهی روبه‌رو است. ترسیم این مکاتب در ضرب با این سیاست، مجال مستقلی می‌طلبد و تنها با محوریت دو منطق پایه اشاره در مورد تبعیض مثبت (تصحیح بی‌عدالتی‌های گذشته و منطق تنوع) در ادامه مهم‌ترین چالش‌های فلسفی و نظری این انگاره به بحث گذاشته می‌شود:
الف) چالش تعهد فردی در برابر تعهد تاریخی: کسانی‌که از سیاست تبعیض مثبت نفع می‌برند، لزوماً آن‌هایی نیستند که از تبعیض تاریخی رنج برده‌اند. از سوی دیگر، کسانی‌که هزینه‌اجرای سیاست تبعیض مثبت را پرداخت می‌کنند، نثاراً همان کسانی هستند که مرتکب خطا شده‌اند. حال پرسش اصلی آن است که آیا ما مسئولیت اخلاقی داریم تا خطاهای نسل گذشته را جبران کنیم؟
به عبارتی تعهدات اخلاقی ما فردی است یا تعهدات با هویت تاریخی را نیز شامل می‌شود؟
فردگرایان اخلاقی مانند لیبرتارین‌ها و لیبرال‌های برابری‌خواه مانند جان راز، منکر تعهدات اخلاقی فراتر از آن چیزی هستند که فرد بیا هو فرد در یک جامعه پذیرفته است و لذا تصحیح خطاهای نیاکان و پیشینیان به ما ربطی ندارد، چون در دایره مسئولیت اخلاقی ما نیست. وفاداری به تعهداتی که خودم با اختیار خودم پذیرفته‌ام، در این منطق قابل دفاع است، لذا این برداشت از آزادی جایی برای مسئولیت جمعی باقی نمی‌گذارد. من وظیفه اخلاقی برای پذیرش مسئولیت بی‌عدالتی‌های تاریخی‌که نیاکان ما مرتکب شده‌اند، ندارم.

تاوان گناهان پدران ما، با ما نیست. در نقطه مقابل فضیلت‌گرایان با ایده تعهد تاریخی، دایره مسئولیت اخلاقی بشر را میان نسلی قلمداد می‌کنند.

ب) چالش خیر جمعی و تریابط عدالت با استحقاق‌های اخلاقی: عدالت در منظر فضیلت‌گرایان با تعریف و تصور از زندگی خوب پیوند خورده است؛ بدین جهت عدالت در پیوند با استحقاق‌های اخلاقی است.

اما لیبرال‌های برابری‌خواه مانند راز، با در فهم عدالت مستقل و بی‌طرف از استحقاق‌های اخلاقی راکاشتنند. به تعبیر سندنل، درک عدالت مستقل از استحقاق‌های اخلاقی گرچه دلنشین است؛ اما عمیقاً نگران‌کننده است. دلنشین است، چون فرض از خود‌ها را می‌مکنرانه «موقفیت بزرگ‌ترین فضیلت است و اغنیا به این خاطر ثروتمندند که از فقرا شایسته‌ترند» را باطل می‌کند. در جامعه هیچ‌کس استحقاق استعداد طبیعی بیشتر و نقطه شروع بهتر را ندارد. این فضیلت نیست؛ ناشی از شانس ماست که نقاط قوت ما را جامعه ارزش می‌داند اما نگران‌کننده است، چون رابطه میان کار و پیشرفت در زندگی را قطع می‌سازد و به افسانه‌های دلربا پیرامون آن پایان می‌بخشد.

اما عدالت با استحقاق اخلاقی مرتبط است؛ زیرا الیاً عدالت غالباً یک وجه افتخاری دارد. عدالت تزویی فقط درباره این نیست که چه کسی چه چیزی می‌گیرد؛ در این مورد هم هست که چه کیفیت‌هایی قابل تقدیر و افتخارند. به تعبیر سندنل، عدالت بدون قضاوت به دست نمی‌آید. مسأله عدالت از تعبیرهای مختلف درباره افتخار یا فضیلت جدا نیست. عدالت در راه درست توزیع چیزی‌ها خلاصه نمی‌شود؛ به راه درست ارزش‌گذاری چیزها هم مربوط می‌شود. ثانیاً نهاد‌های اجتماعی حسب خیری‌که به جامعه می‌رسانند، تعریف می‌شوند. نهادی مانند دانشگاه یا شغل‌ها و تخصص‌ها و ادارات، آزاد نیستند هر طور خواستند رسالت‌شان را تعریف کنند. عادلانه‌ترین راه تخصیص یک خیر یا موهبت اجتماعی، شاید به ماهیت آن خیر و هدفش بااگردد. بحث در باب تبعیض مثبت، بخشی درباره نظریات مختلف پیرامون علت وجودی نهاد‌های اجتماعی مانند موسسات آموزشی یا استعدادات دولتی است.

پ) بنیان لِرزان شایسته‌سالاری و انگاره تبعیض مثبت: تبعیض مثبت در جست‌وجوی برابرسازی فرصت‌ها و مشترک کردن زمین بازی جامعه برای فراهم کردن یک رقابت منصفانه و مشترک برای همه اعضای جامعه با هر رنگ، جنسیت، مذهب و نژاد و قومی است. پیش‌فرض این نگاه این است؛ «جامعه عادل، جامعه شایسته‌سالار است. شایستگی ما حاصل ضرب استعدادهای انسانی در تلاش افراد است. هرکسی باید بتواند با تلاش خود به هر جایی که دوست دارد برسد». اما آیا فهم جامعه عادلانه در پیرو افسانه جذاب شایسته‌سالاری، ما را به عدالت نزدیک می‌کند؟
مایکل سندن در کتاب «استبداد شایستگی» به برابرسازی انتقادی این پروژه فکری و سیاسی فریبنده دنیای معاصر پرداخته است. به باور سندنل، درک تکنوکراتیک از سیاست، نهاد بازار و خیر عمومی، رتوریک جذاب به مانند «بالارفتن از طریق تلاش و کوشش فردی» را ساخته است که ماحصل آن، بی‌اعتنایی به هویت‌ها و تعهدات جمعی بسط نابرابری‌های افسارگسیخته، نگاه بالا به پایین و متکبرانه

مختصصان و کارشناسان به عامه مردم و ایجاد حس انزجار و تفرغ عامه مردم شده است. در نگاه سندنل، مناظرات عمومی بیشتر از آنکه پیرامون اصل انگاره شایسته‌سالاری باشد، پیرامون چگونگی رسیدن به آن است. تبعیض مثبت یک نمونه روشن در آمریکا است. محافظه‌کاران تبعیض مثبت را عاملی برای تضعیف شایسته‌سالاری قلمداد می‌کنند (لحاظ نژاد و قومیت در پذیرش‌های آموزشی، ضد شایسته‌سالاری است). در مقابل لیبرال دموکرات‌ها از سیاست تبعیض مثبت، به عنوان روشی برای رفع بی‌عدالتی دائمی حمایت می‌کنند چون با برابرسازی زمین بازی، شایسته‌سالاری درست برای افراد صاحب امتیاز و کم‌برخوردار منطبق می‌شود. این چالش‌نشان می‌دهد که برخورد با انگاره شایسته‌سالاری سطحی و بدون عمق لازم است. سوبه تاریک پذیرش تام و تمام انگاره شایسته‌سالاری، تکبر و نخوت برندگان و انزجار و تفرغ بازندگان است.

۶- تبعیض مثبت در توزیع پست‌های سیاسی!

علاوه بر معناشناسی انگاره تبعیض مثبت، متعلق سیاست‌های توزیعی مرتبط با این انگاره نیز حائز اهمیت است. تبعیض مثبت عمدتاً در حوزه آموزش که نظر به برابری فرصت‌ها دارد و تا حدی استخدام در بخش دولتی، مورد نظر بوده است. با فرض عادلانه بودن این سیاست، آیا توزیع پست‌های سیاسی مانند وزارت، نقطه موثری برای پیگیری تبعیض مثبت است؟ پاسخ حتما منفی است. بنابراین:

اول: سیاست تبعیض مثبت یک انگاره فلسفی مبهم و متعارض در تریابط با عدالت است؛ چراکه بنیان آن بر تساوی و برابری است نه عدالت و تناسب. این بنیان نظری، در روایت‌های هر سه مکتب معاصر پیرامون عدالت مشترک است.

دوم: شواهد مطرح شده و دعوی طرفداران تبعیض مثبت در انتخاب کابینه چهاردهم، حول یک ظلم تاریخی به اقلیت جنسیتی و مذهبی در پست‌های سیاسی کشور است (منطق اول تبعیض مثبت). اما راه توجیه نظری ممکن در

مکتب لیبرال‌های برابری‌خواه و فضیلت‌گرایی، منطق دوم (تنوع و شمولیت) است. از این جهت نوعی تعارض و اعوجاج فکری در پیگیری این سیاست از سوی طرفدارانش دیده می‌شود. اگر به اقلیت‌های مذهبی و زنان در طول دهه‌های اخیر ظلم شده است، تصحیح این خطای تاریخی چه تناسبی با منطق توزیع پست‌های سیاسی (در سطح وزارت) دارد؟ چرا این تبعیض مثبت در حوزه آموزش یا دیگر عرصه‌های اجتماعی دنبال نمی‌شود؟ اگر منطق تنوع و تکثر است، پس چرا صحبت از این ظلم به صورت تاریخی به میان می‌آید؟ در الگویی توزیع عادلانه مواهب اجتماعی، اصل تناسب میان غایت متعلق توزیع یا منطق توزیع، یک رکن اصیل در عادلانه یا ناعادلانه بودن مواهب اجتماعی است.

سوم: تنوع و شمولیت، انگاره ارزشی معاصر در تقریر عدالت اجتماعی است که حاوی پیش‌فرض‌های متعددی است. در منظر «جیمز فالچر»، سیاست پیشین جهت برقراری عدالت براساس بازتوزیع درآمد‌ها از طریق انتقال منابع

فرهنگ‌یگان

دوره چهارشنبه ۳ مرداد ۱۴۰۳

شماره ۴۱۹۰

FARHIKHTEGANDAILY.COM

FARHIKHTEGANONLINE

دوره پنجشنبه ۴ مرداد ۱۴۰۳

شماره ۴۱۹۱

FARHIKHTEGANDAILY.COM

FARHIKHTEGANONLINE

۱۵